

خسرو گیتی پناه، ابوالفتح نورالدین سلیم محمد جهانگیر

بخش ششم - پژوهش (صبح)



نورالدین سلیم جهانگیر (فرمانروایی ۱۶۰۵-۱۶۲۷) با لقب کامل: «السلطان الاعظم والخاقان المکرم، خسرو گیتی پناه، ابوالفتح نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی» چهارمین پادشاه سلسله گورکانیان هند یا امپراتوری مغولی هند است. جهانگیر وارث امپراتوری پدرش اکبرشاه (فرمانروایی: ۱۵۵۶-۱۶۰۵) شد که از وی به عنوان بزرگترین پادشاه تاریخ هند نام برده می‌شود و گستره حکومتش از شهر قندهار در مغرب تا شهر داکه در بنگال شرقی در مشرق و از سرینگر (کشمیر) در شمال تا سرحد شهر احمد نگر در جنوب امتداد داشت. جهانگیر شاه به علم و هنر و ادب بیش از سیاست علاقه داشت و امور کشور عملاً در دست همسرش نورجهان بود.

اکبر پادشاه بزرگ سلسله گورکانی و همسرش ملکه جودا پس از سالها انتظار برای داشتن پسری که وارث تاج و تخت باشد به درگاه شیخ سلیم چستی (۱۴۱۸ - ۱۵۷۲ میلادی) از صوفیان بزرگ آن دوره، دعا می‌کنند و پس از مدتی صاحب پسری می‌شوند که او را «سلیم» نام می‌نهند. سلیم در ۲۰ سپتامبر ۱۵۶۹ میلادی در درگاه شیخ سلیم در روستای سیکری در نزدیکی اگره متولد شد که بعدها توسط اکبر به شهر فاتحپور سیکری تبدیل شد.

اکبر انتظار داشت پسرش به بهترین نحو تربیت شود از این رو از چهار سالگی سلیم را نزد بزرگترین معلمان زمانه همچون «عبدالرحیم‌خان خانان» فرستاد تا به آموختن فارسی، ترکی، عربی، اردو، تاریخ، ریاضیات، جغرافیه و سایر علوم بپردازد. پس از سالها آموزش سلیم به دربار پدر باز می‌گردد و برخلاف انتظار همه از جمله پدر، به عشق دخترکی

به نام «انارکلی» رقاصه دربار مبتلا می‌گردد. قدرت عشق فراتر می‌رود و راز آنها آشکار شده و سبب پیدایش شکافی عظیم بین پدر و پسر می‌شود.

اکبرشاه از هیچ کاری برای دور کردن این دو از یکدیگر فروگذار نمی‌کند ابتدا با زندانی کردن انارکلی سعی در دور کردن او از شاهزاده دارد. ولی سلیم، با آگاهی از محل اختفای انارکلی او را آزاد می‌کند. سپس اکبر تصمیم به قتل انارکلی می‌گیرد. لذا به فرمان شاه او را ربوده و در چاهی زنده به گور می‌کنند و بدین ترتیب انارکلی می‌میرد و این عشق ناکام می‌ماند شاهزاده سلیم به خاطر علاقه زیادش به انارکلی شعر زیر را در حسرت دیدار او می‌سراید و بر روی قبر وی حک می‌کند و در زیر نام شاعر را «سلیم مجنون» می‌گذارد:

تا قیامت شکر گویم کردگار خویش را

آه گر من باز بینم روی یار خویش را

سلیم که اکبر روزگاری آن همه آرزوی تولدش را می‌کرد، علیه پدر شورید. در سال ۱۶۰۰ وقتی که اکبر در یک لشکرکشی پایتخت را ترک کرده بود، سلیم خود را پادشاه خواند. اکبر به سرعت بازگشت و قدرت را در دست گرفت و فکر کرد بجای تاج و تخت عنوان خسرو را به او بدهد. سرانجام پس از ۵ سال اکبر مرد و شاهزاده سلیم پس از ۸ روز از مرگ پدر در ۳ نوامبر سال ۱۶۰۵ میلادی، به پادشاهی رسید و به نام جهانگیر فرمانروا و پادشاه سلسله گورکانی در هند شد. و تا ۱۶۲۷ به مدت ۲۲ سال حکمرانی کرد.

جهانگیر در ماه می ۱۶۱۱ با زنی به نام مهرالنسا ملقب به نور جهان ازدواج کرد که بیوه شیر افغان حاکم بنگال بود. میرزا غیاث الدین شخصی بود که با خانواده‌اش در دوره اکبر، (سلطنت ۱۴-۹۶۳ ه.ق) به هند رفت و در دربار او به کار اشتغال ورزید و در مدت کوتاهی پیشرفت کرد و عهده‌دار فعالیت‌های مهمی شد. پیشرفت او در دوره جهانگیر چنان بود که به عالی‌ترین مقام اداری کشور یعنی به منصب صدارت عظمی دست یافت. ملکه نورجهان زنی بذلگو، باهوش و زیبا بود و جهانگیر را سخت شیفته خود کرد. طوری که نقشی تعیین کننده در دربار پیدا کرده و باعث نفوذ بسیاری از ایرانیان به دربار امپراتوری گورکانی شد.

با وجود دو شکست نظامی در دهه ۱۶۲۰ و جدایی قندهار که مسئولیتش متوجه نورجهان بود از محبوبیت او نزد شاه کاسته نشد. او در هشتم فوریه سال ۱۶۲۷ میلادی، کودتای محبت خان فرمانده پادگان دهلی را برضد شوهرش، سرکوب، و توطئه گران را به بند کشید. هنگام کودتا، جهانگیر در بستر بیماری بود و محبت خان در نظر داشت که پس از پیروزی کودتا، «خرم» پسر نابینای شاه را بر تخت بنشانند و خود، صاحب اختیار هند شود؛ حال آن که «اورنگ زیب» پسر دیگر جهانگیر به قدرت دست یافت.

برادر نورجهان به نام آصف خان، در دربار جهانگیر، وزیر اعظم بود. در دوران سلطنت جهانگیر، قدرت واقعی میان آصف‌خان و خواهرش نور جهان تقسیم شده بود و دختر وی به نام ارجمند بانو بیگم (که بعدها ممتاز محل نام گرفت)، همسر پسر جهانگیر به نام شاهزاده خرم (که بعدها شاه جهان نام گرفت) یعنی پسر عمه خود شد.

جهانگیر به عنوان کسی که زنجیر عدالت داشت مشهور است او زنجیری متصل به زنگ را از درون قصر به بیرون آویخته بود تا هر که عدالت‌خواهی دارد آن را به صدا درآورد. افزون بر آن او از مادر نصب هندو راجپوت را داشت و از پدر نصب مسلمان، پس مورد احترام هر دو گروه بود. جهانگیر در احیای شریعت اسلام می‌کوشید و رهبر مذهبی آنین

چین را کشت و معبد هندوها را تخریب کرد. جهانگیر در امر تصویرسازی و کتابت آثار جاویدان پارسی کوشا بود و مرقع گلشن که نمونه کاملی از نفاست و تابناکی است و آلبوم معروف جهانگیر که از شاهکارهای هنری ممتاز این دوره است و اکنون در موزیم برلن نگهداری می‌شود.

جهانگیر نویسنده خوبی بود و به طبیعت عشق می‌ورزید. او به رسم گذشتگانش کتابی فراهم کرد به نام توزک جهانگیری که زندگی‌نامه خود اوست. او به جمع‌آوری نقاشی‌ها و آثار خطی نفیس علاقه‌مند بود که اکنون زینت بخش موزه‌های جهان هستند. همچنین نسخه تجدید نظر یافته لغت‌نامه‌ای پارسی که به فرهنگ جهانگیری شهرت دارد. توسط جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن اینجوی، ملقب به عضالدوله، به جهانگیر عرضه شد. این کتاب صرفاً محتوی لغاتی است که آنها را فارسی می‌شناسیم، برای هر لغت شواهد شعری آورده‌است و از بهترین و دقیق‌ترین فرهنگ‌های زبان فارسی به‌شمار می‌رود.

جهانگیر در سال ۱۶۲۷ به دلیل زیاده روی در شراب‌خواری درگذشت. او را در شاه‌درا باغ در حومه لاهور به خاک سپردند. جهانگیرشاه چهار پسر به نام‌های خرّم، خسرو، دارا شکوه، و اورنگ زیب داشت. که از این میان اورنگ زیب بجای پدر بر تخت نشست که شایستگی بیشتری داشت و با فساد و خودسری دولتمردان مخالف بود.

همانگونه که گفته شد، نورالدین محمد، چهارمین پادشاه از بابریان هند و بزرگترین پسر اکبرشاه. وی در هفده ربیع‌الاول نوصدو هفتادو هفت در فتحپور در نزدیکی آگره به دنیا آمد. مادرش، مریم الزمانی، هندو و از خاندان راجپوت بود. وی پس از ازدواج، سلیمه سلطان‌بیگم نامیده شد. پیش از به دنیا آمدن جهانگیر، هیچ‌یک از فرزندان اکبر شاه زنده نمی‌ماندند و شاه برای زنده ماندن جهانگیر به دعا و همت شیخ‌سلیم چشتی متوسل شده بود؛ از این رو، پس از به دنیا آمدن شاهزاده در منزل شیخ، او را سلیم نام نهاد و به حرمت نام شیخ، شاهزاده را شیخو بابا نامید. سلیم از چهار سالگی به مکتب رفت و در هشت سالگی منصب ده هزاری گرفت. در نوصدونود، بیرام‌خان تربیت او را عهده‌دار شد. سلیم نزد معلم یسوعی (ژروئیت) نیز درسهایی آموخت. نخستین بار در نوصدونودسه با دختر راجا به‌گوتته/ به‌گوان داس ازدواج کرد و ده سال بعد، وی با زنانی از ملیتها و مذاهب مختلف ازدواج کرد.

علاقه شدید اکبرشاه به سلیم مانع از شرکت سلیم در توطئه‌های درباری علیه پدر نشد. در هزارویک، در پی بیماری شدید اکبرشاه، سلیم به مسموم کردن پدرش متهم گردید و از این زمان به بعد مناسبات آن دو سخت تیره شد، چندان که در هزاروهشت، اکبرشاه مدتی سلیم را به‌سبب رفتار ناشایست و زیاده‌روی در شرابخواری نزد خود بار نداد. وی در هزارونو سلیم را برای سرکوب امیران رانا امرسینگ (رانا، عنوان راجاهای چَنُور)، به شمال‌غربی هند فرستاد، اما این مأموریت به دلیل تن‌پروری سلیم انجام نشد. پس از آن سلیم، به سفارش اطرافیان و با استفاده از دوری اکبر از آگره و درگیری او با دکنیان، به قصد تسخیر آگره به آنجا رفت، اما مادر بزرگش، او را از این کار بازداشت.

اندکی بعد سلیم به الله‌آباد رفت و اعلام استقلال کرد. در منابع دوره جهانگیر، علت واقعی عصیان جهانگیر بر پدرش ذکر نشده، اما به گفته بزمی‌انصاری - شاید سبب این خصومت، دل‌بستگی زیاد شاهزاده به زنی به‌نام انارگلی بوده است که به روایتی به دستور اکبر به قتل رسید. در هزاروده، سلیم بار دیگر به آگره لشکر کشید اما با مقابله اکبر روبه‌رو شد و بدون درگیری به الله‌آباد بازگشت. اکبر، برای جلب رضایت سلیم، بنگاله و اُریسه را به اقطاع به او داد، اما سلیم راضی نشد و همچنان در الله‌آباد ماند. با شدت گرفتن اختلاف میان پدر و پسر و گرویدن بسیاری از درباریان به سلیم، که او را جانشین

اکبر می‌دانستند، اکبر از وزیرش، ابوالفضل علامی خواست تا برای سامان دادن اوضاع به آگره بیاید. سلیم که از ابوالفضل در بیم و از بی‌اعتنایی او، به خود ناخرسند بود، از نرسنگ دیو، راجای شهر بندبیل، خواست تا ابوالفضل را هنگام عبور از بندبیل به قتل برساند. راجا، ابوالفضل را در هزارویازده کشت و سرش را نزد سلیم فرستاد. اکبرشاه از این کار ناراحت شد و تا مدتها سلیم را نبخشید، ولی سرانجام با میانجیگری حمیده‌بیگم (مادر اکبر) و چند تن دیگر او را به دربار پذیرفت و بار دیگر وی را برای سرکوب رانا فرستاد، اما سلیم این بار نیز موفق نشد و در فتحپور متوقف گشت و به دستور اکبر به الله‌آباد رفت و باز به خوش‌گذرانی پرداخت.



در هزارودوازده، سلیم با شورش پسرش، خسرو، روبه‌رو شد. خسرو به اکبر پناه برد و اکبر که از رفتار ناعادلانه سلیم با مردم الله‌آباد و زیاده‌روی او در مصرف افیون و شراب ناخرسند بود، دستور داد او را زندانی کنند و برای مدتی وی را از استعمال افیون منع کرد. سلیم ده روز طاقت آورد و سرانجام با وساطت برخی زنان دربار رهایی یافت.

با شدت گرفتن بیماری اکبر، نزاع بر سر جانشینی او بالا گرفت. خان‌اعظم (خسرو) و راجامان سینگ (خسری سلیم و پدرکلان خسرو)، از خسرو حمایت کردند ولی سرداران اکبرشاه، سلیم را شایسته این مقام می‌دانستند. با درگذشت اکبر در هزاروچهارده، سلیم جانشین او شد و با عنوان ابوالمظفر، نورالدین جهانگیر، پادشاه غازی، ملقب به جنت مکانی، در آگره بر تخت نشست. وی ابتدا به نزدیکانش و کسانی که او را همراهی کرده بودند مناصبی داد، سپس احکام دوازده‌گانه‌ای صادر کرد که یکی از آنها منع شرابخواری بود.

بعدها این احکام نادیده گرفته شد. در آغاز حکومت جهانگیر، خسرو که خود را جانشین اکبر می‌دانست و از حمایت برخی از درباریان با نفوذ نیز برخوردار بود بر او شورید. در هزاروپانزده، خسرو به پنجاب و از آنجا به لاهور رفت، اما عاقبت او را دستگیر کردند و به جهانگیر سپردند. به دستور جهانگیر، آرژن، رهبر گروهی از سیکها، که خسرو را یاری داده بود، دستگیر و کشته شد. این عمل اختلاف میان مسلمانان هند و سیکها را تشدید کرد و در سده‌های بعد نیز بر مناسبات مسلمانان و سیکها آثار منفی گذاشت. در همین هنگام، جهانگیر درگیر مسئله قندهار شد. در اوایل هزاروشانزده، هنگام بازگشت جهانگیر از کابل به آگره، طرفداران خسرو به وی حمله کردند، اما او که از قبل از این توطئه آگاه شده بود، جان به‌در برد و چون خسرو را مقصر می‌دانست تا حدی او را از بینایی محروم کرد. ظاهراً برخی از درباریان نزدیک جهانگیر، از جمله میرزا بدیع‌الزمان ملقب به آصف‌خان (متوفی هزارویست و یک)، در این توطئه دست داشتند.

جهانگیر در سال چهارم و پنجم سلطنتش با حاکمان دکن و ادیپور درگیر شد. میرزا عبدالرحیم خان خانان، سپهسالار جهانگیر، برای سرکوب ملک عنبر (فرمانروای دکن) اعزام شد ولی شکست خورد و احمدنگر به دست ملک عنبر افتاد. مهابت‌خان نیز برای سرکوب رانا امرسینگ به اودیپور رفت ولی او هم توفیقی نیافت. در هزاروبیست جهانگیر با مهرالنساء، معروف به نورجهان، خواهر آصف‌خان، ازدواج کرد. نورجهان پس از ازدواج با جهانگیر، با کمک برادرش آصف‌خان، زمام همه امور را به دست گرفت، به طوری که جهانگیر از سلطنت نامی بیش نداشت. نورجهان، برای نفوذ بیشتر در دربار، دختر خویش از علی‌قلی‌خان استاجلو همسر سابق خود را به شهریار، پسر جهانگیر، داد. در هزاروبیست، جهانگیر تحت تأثیر بدگوییه‌های علمای سنی دربار، فرمان قتل قاضی نورالله شوشتری، عالم شیعی، را داد. این برخورد جهانگیر شگفت‌انگیز می‌نمود، زیرا وی به داشتن تسامح مذهبی شهرت داشت. به گفته بزمی انصاری معلوم می‌شود که در زمان جهانگیر، برخلاف دوران اکبر، علمای سنی نفوذ دوباره‌ای یافته بودند.

از هزاروبیست و یک تا هزاروبیست و هفت، حکومت جهانگیر با کامیابی نسبی همراه بود. سلطان خرم (پسر جهانگیر) و خان اعظم (حاکم مالوا)، رانا را سرکوب و خراجگزار دربار آگره کردند. پس از آن بنگاله نیز تسخیر شد. در هزاروبیست و چهار، احداث افغان، که از زمان اکبر نافرمانی می‌کرد، سرکوب شد و ملک عنبر/ عمیر حبشی نیز مطیع گردید. سلطان خرم، دکن را فتح کرد و به شاهجهان *ملقب گردید.

جهانگیر در هزاروسی و یک، قلعه قدیمی و محکم کانگره را در شمال هند تسخیر کرد و از این فتح چنان شاد شد که به‌رغم سکونت هندوها در اطراف قلعه، دستور داد در آنجا گاو ذبح کنند و مسجدی بسازند. تقریباً از این زمان به‌بعد، روزگار چندان بر وفق مراد جهانگیر نگذشت. در همان سال، صفویان قلعه قندهار را گرفتند. جهانگیر، به‌سبب بیماریش، از شاهجهان خواست به مقابله ایرانیان برود، ولی شاهجهان که از توطئه نورجهان برای دور کردن او از آگره و جانشینی شهریار آگاه بود، به بهانه خستگی لشکریانش، از رفتن به قندهار خودداری کرد. کمی بعد جهانگیر با مخالفت آشکار شاهجهان روبرو شد. در این میان، آصف‌خان و خان‌خانان و پسرانش جانب شاهجهان را گرفتند ولی شاهجهان در آگره نماند و در هزاروسی و سه به بنگاله رفت. در آنجا از برادرش پرویز و مهابت‌خان، که در پی او بودند، شکست خورد و به دکن عقب نشست. سال بعد، مهابت‌خان که صوبه‌دار بنگاله شده بود، از بیم نورجهان و آصف‌خان، نافرمانی آغاز کرد. به ادعای آزاد بلگرامی یکی از علل نافرمانی مهابت‌خان و طغیانش علیه جهانگیر، بدرفتاری جهانگیر با شیخ‌احمد سرهندی (صوفی معروف) بود که جهانگیر او را شیاد و مکتوبات او را مهمل می‌دانست و در هزاروبیست و هشت حتی مدتی او را در ارگ گوالیار حبس کرده بود.

گویا شاهجهان و برخی از صاحب‌منصبان با شیخ بیعت کرده و برای او احترام خاصی قائل بودند. جهانگیر فرماندهی لشکریان را، برای مقابله با مهابت‌خان، به آصف‌خان سپرد، اما به علت بی‌تدبیری آصف‌خان، لشکریانش در کناره رود بهت شکست سختی خوردند و جهانگیر و نورجهان به اسارت مهابت‌خان در آمدند. نورجهان توانست با حيله خود را نجات دهد، اما جهانگیر در اسارت ماند و مهابت‌خان او را بر تخت نشاند و به‌نام او حکومت کرد. در هزاروسی و شش، آصف‌خان برای آزادی جهانگیر تلاش کرد، اما خود او و پسرش زندانی شدند. چندی بعد نورجهان با کمک لشکریان جهانگیر، در حمله‌ای غافلگیرکننده، وی را آزاد کرد. جهانگیر، پس از آزادی، با مهابت‌خان از در صلح در آمد تا جان

آصف‌خان را نجات دهد. مه‌ابت‌خان نیز به شام‌جهان پیوست. جهانگیر، که بیماریش در این زمان شدت گرفته بود، به کشمیر رفت و در راه بازگشت به لاهور، در بیست و هفت صفر هزاروسی و هفت در بیست و دومین سال سلطنتش درگذشت. به سبب اوضاع نابسامانی که پس از مرگ جهانگیر بر سر جانشینی او پیش آمده بود، آصف‌خان از شرکت در مراسم تشییع خودداری کرد و نورجهان، ناگزیر، پیکر جهانگیر را در لاهور در باغش دفن کرد.

جهانگیر که خود را عادل و رحیم می‌دانست، در اوایل کار دستور ساختن زنجیری از طلا به نام زنجیر عدل داده بود که یک سرش به قلعه آگره و سر دیگرش به ساحل دریا وصل بود تا هر وقت کسی دادخواهی داشت آن را تکان دهد، اما، در واقع وی برای حفظ حکومتش هر قساوتی را مرتکب می‌شد. در عین حال، ادب‌دوست و هنرپرور بود و علاقه‌اش به نقاشی تا آنجا بود که کارگاهی هنری را در الله‌آباد اداره می‌کرد. نقاشی‌های این دوره در قیاس با زمان اکبر، از هنر ایرانی کمتر متأثر بود. مشخصه نقاشی در دوره جهانگیر بیشتر چهره‌نگاری بود، هرچند به علت علاقه جهانگیر به طبیعت و پرندگان، نقاشی‌هایی از طبیعت نیز پدید آمد. جهانگیر از لحاظ معنوی ارتباط خاصی با نقاشان دربارش، به خصوص عبدالسلام، برقرار کرده بود. وی حالات درونیش، از قبیل رؤیاهای ترسناک، را برای آنها بازگو می‌کرد و آنان این حالات را به تصویر می‌کشیدند؛ از این رو، نقاشی در این زمان، خاصه در اواخر دوره جهانگیر که اوضاع نابسامان بود، حالت نمادین به خود گرفت. جهانگیر به معماری و به ویژه به تزئینات داخلی بناها علاقه بسیار داشت و بناها و باغهای بسیاری در زمان او ساخته شد که برخی از آنها هنوز برجاست. وی به پارسی و عربی و ترکی تسلط داشت، اما پارسی، زبان رایج دربار بود و فرمانها به این زبان نوشته می‌شد. او مراسم نوروز را باشکوه خاصی جشن می‌گرفت. جهانگیر اهل قلم نیز بود و کتاب خاطرات او به نام جهانگیرنامه یا توزک تیموری، که به پارسی است، بر جای مانده است. او شرح رویدادها را تا سال هفدهم حکومتش شخصاً نوشت اما از نوشتن برخی رویدادها، از جمله ازدواجش با نورجهان، خودداری ورزید. سپس معتمد خان، به سرپرستی جهانگیر، وقایع دو سال بعد را تألیف کرد. چندی بعد، میرزا محمد‌هادی بر این کتاب تكملة‌ای افزود که قسمتی از نوزدهمین سال سلطنت جهانگیر و دوران حکومت شاه جهان را شامل می‌شود.

تشکیلات اداری و درباری جهانگیر همانند زمان اکبر بود، با این تفاوت که تمرکزگرایی تشکیلاتی کمتر و قدرت جاگیرداران و حاکمان محلی بیشتر شده بود. تشکیلات درباری مجلل‌تر و دورویی و دسیسه و فساد بیشتر از پیش بود؛ جهانگیر سه بار در روز بار عام می‌داد. اما بیشتر کارها بر عهده نورجهان و آصف‌خان بود. به گفته پلزرت (تاجر و دربان‌نورد هالندی که در خدمت شرکت هالندشرفی بود و چند سالی را در هند سپری کرده بود)، شاه که معمولاً نیمه‌بیهوش بود و اوقات فراغتش را به شکار می‌گذراند، به دخالت در امور مملکتی تمایلی نداشت. خشونت جای عدالت را گرفته و دربار بی‌ثبات بود.

تسامح مذهبی جهانگیر سبب شد تا مذهب واقعی‌اش مشخص نشود. وی با کلام اسلامی، فلسفه هندو و آیین مسیحیت آشنا بود. برخی اروپاییان، مانند سرتامس‌رو، سفیر انگلستان در هند، او را ملحد و برخی او را مسیحی دانسته‌اند. ظاهراً توجه او به ادیان گوناگون، بیشتر دلایل سیاسی داشته است تا مذهبی. هنگامی که مناسبات جهانگیر با شاه صفوی بر سر قندهار تیره شد، جهانگیر در نامه‌ای به خان ازبک، با امیدواری به نابودی حکومت صفویان، ایمانش را به تسنن و تفرش را از مذهب شیعه اعلام کرد. جهانگیر در اوزان سکه تغییراتی داد و دستور داد تا نقش صورتش بر سکه‌ها ضرب شود، کاری که برخلاف سنت اسلامی بود. وی هنگام حمله پرتغالیان به بندر سورت فرمان داد کلیسای ژرونیته را تعطیل کنند.

در هفده سال فاصله میان شورش خسرو و شاهجهان، یعنی از هزار و چهارده تا هزار و سی و یک، سرزمین هند از آرامش نسبی برخوردار بود. جهانگیر از لحاظ جغرافیایی چیزی بر قلمرو اکبر نیفزود و فقط سرزمینهایی را حفظ کرد که از مرزهای شرقی تا مرزهای غربی آسام و برمه را در بر می‌گرفت. بهجز شورش شاهجهان، موضوعی که خاطر جهانگیر را همیشه مشغول می‌کرد، اوضاع دکن بود که هیچگاه نتوانست به طور کامل بر آن تسلط یابد. افغانها نیز برای او مشکل‌ساز بودند.